

متن پرسش

سلام استاد: رفتم بیشتر روش فکر کردم. به این نتیجه رسیدم که زیبایی ظاهری رو به سلامت جسمی و روحی و عقلی و روانی، ترجیح میدم. متأسفم. چه حماقتی. حاضرم بخاطر ظاهرم با تمام آینده شغلی و تحصیلیم قمار کنم. خب که چی اصلاً؟! گیریم که آپولو هم هوا کردم. آخرش که چی. اصلاً یک جورهایی اعتقاد ندارم به اینکه سلامتیم با عدد های برگه آزمایش و وصل کردن اینجور ماسماسک ها به بدنم، تضمین بشه. به خوبی دریافتم که این دنیا قانون مانون حالیش نیست، هیچ چیزی شرط هیچ چیز نیست، خدا هرکاری خودش دلش میخواد میکنه و بس! دیگه حتی به وجود اسباب و واسطه و قضا و قدر هم باور ندارم. تماماً خودم و سرنوشت رو عروسکی می بینم در دست های عروسک گردان خیمه شب باز! و با دیدن انتخابم، تلنگری خوردم از اینکه چرا خداوند فرموده: دست جنس زن بدون حجاب، به نور خداوند نمی رسد.... ما زن ها هویت خودمون رو با جسممون قاطی می کنیم، توی آرایش ظاهرمون گم میشیم و فرو میریم و دفن میشیم.... ما زن ها تک تک چشم هایی که رومون میفته رو میتونیم حس کنیم، حتی اگه دقیقاً نفهمیم از سمت کی داره نگاه های هوس آلود و خورنده به سمتمون روانه میشه.... و همزمان که حیوانیتیم از دیده شدن لذت میبره، روحم خراش برمیداره و هر نگاه یه چیزی رو ازم میدزده... خودم رو.... من همه ی جواب ها رو میدونم استاد ولی نمیدونم چرا هنوز میخوام لجبازی کنم. رفته بودم تهران که استاد شجاعی رو قبل از رفتنشون به اربعین، ببینم. و بهم گفتن که حجاب غیر چادر، اساساً حجاب نیست، چون حجاب پوشوندن پوست بدن نیست. و خیلی چیزهای دیگه که من نفهمیدم. گفتم بهشون که من نفهمیدم چی گفتین ولی چون شما میگین، باشه. من همه ی جوابها رو میدونم اما دلم میخواد وانمود کنم که نمیدونم. شب که راننده ی پدرم اومد دنبالم، تا خود اصفهان باهام بحث کرد فقط بخاطر اینکه دید چادر و حجاب دارم و منو نماینده اعتقادات موجود در پشت چنین پوششی می دونست. «.... و این نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند...» بحث از اینکه چرا پول ما باید بره برای عرب ها و آخوند جنایتکار باعث سقوط هواپیمای اوکراینی شده، شروع شد، تا رسید به اینکه چینی ها نماز نمیخونن اما دنیا رو قبضه کردن، ایرانی های آریایی رو چه به پیامبر عربی و و حتی اینکه چطور هابیل و قابیل که دوتا مرد بودن تونستن تکثیر نسل داشته باشن و تا خود مقصد اینقدر جیغ زدم و پشت سر هم جواب دادم که گلو درد گرفتم، چون بنده خدا سنش بالا بود و سمعک لازم، رسماً باید داد می زدم! گفت اگه خدا میخواست شفا بده، می داد، ابوالفضل میخوایم چیکار؟! گفتم پس شما دکتر نرو، دارو نخور دیگه!! گفت ما به خیریه کمک می کنیم، دیگه نماز نمیخوایم! گفتم آدم دیابتی انسولین میخواد، با هیچ مولتی ویتامینی هم نمیشه

درمانش کرد!! گفت چرا بدبختی ها مال خاورمیانه ست؟! گفتم چرا بالاترین آمار خودکشی و اوردوز و افسردگی مال آمریکا و اروپا ست؟! گفت چرا خدا باید بخواد با چادر به خودمون سختی بدیم؟ گفتم اگه قرار بر آسونی و راحتی بود که خیلی چیزهای دیگه هم توی دنیا درد داره، این درد زایمانه که بعدش تولدی زیبا رو به رومونه، گفت اگه خدا مهربونه پس چرا همه چیزو بهمون نمیده، گفتم اگه اینجوری به شادی می رسیدیم که مرفه ترین ها و مشهور ترین سلبریتی های عالم نباید غم و غصه و افسردگی می داشتن، گفت چرا این اعمال تکراری رو هزاران بار انجام بدیم؟ گفتم چطور از غذا خوردن و دستشویی رفتن خسته نمیشین؟! گفت چرا نبی مال ۱۴۰۰ سال پیش باید باشه؟ گفتم چطور با سقراط و افلاطون که مال ۴۰۰۰ سال پیشن مشکلی ندارید؟ گفت چرا خدا باید ما رو بندازه تو جهنم؟ گفتم جهنم وجودش عارضه، خودساخته ست، شما مهمون سفره اعمال خودتی... گفت فقط مفت خورها میرن اربعین! گفتم کدوم مفت خوری برای دو وعده غذا جسم خودشو به هلاکت و فلاکت میندازه تو هوای ۵۰ درجه... گفت باید آزادی مطلق باشه تا مردم خودشون صلاحشونو تشخیص بدن، گفتم پس چطور قوانین راهنمایی رانندگی رو می پذیرید؟ گفت با چهارتا تار مو چیکار دارین؟ گفتم مسئله مسئله ی حد پیشرویه، گفت دست بردار من اصلا دلم نمیخواد این اعمال مزخرف رو انجام بدم، گفتم حد یقف این دلم میخواد ها کجاست؟! مسئله اینه که ما عقل خودمونو بیشتر از خداوند علیم مطلق قبول داریم... گفت اینقدر از جمهوری اسلامی و شما آخوند ها (منم میاره قاطی آخوندها چون روسری دارم دروغ و دزدی دیدم که ازتون نفرت دارم، گفتم منم اینقدر از این آخوند ها و استاد ها و سخنران ها خیر و خوبی دیدم که همه ی عمرم رو مدیون کلام نورانشون هستم... (که یکی از اون استادان عزیز شما باشید) و حتی اگه تمام مسلمانان عالم و مسئولین جمهوری اسلامی به دزدی و فساد رو بیارن، در وظیفه ما نسبت به اینکه باید از اون یگانه حقیقت پیروی کنیم، تغییری ایجاد نمیکنه. القصه. جواب که میدم از مشرق به مغرب می پرید و آخرم گفت هیچ کدومش قانع کننده نبود. فهمیدم که این جماعتی که پر از خشم و بغض از اسلام و پیغمبر هستن، اساسا دنبال جواب نیستن و پاسخ دادن بهشون هیچ نیازی به اطلاعات دینی نداره. همهش حاضر جوابیه و بازی کلمات!!! موقع پیاده شدن هم از ترس خدا حلاوت خواستم ناراحت نشده باشه اگه تندروی کردم. یه جاهایی واقعا با لحن تند و خشن و غیر محترمانه با بزرگترم که ایشون باشه، حرف زدم، اما جور دیگه گمونم نمی شد!!! الانم میدونم این بحث های کلامی تغییری در مسیر ایمان اشخاص ایجاد نمیکنه چون ایمان یک امر قلبیه و تمام. فقط امیدوارم بخاطر لحن تند و تیزم خدا ناراضی نباشه... خیلی ببخشید پرحرفی کردم استاد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: خدا قوت. این که انسان از سر متانت و دلسوزی و صبر در میدان هدایت انسان ها حاضر شود، در واقع به نوعی خود را وسعت داده است و خود به خود خداوند درک بهتری از

خودمان را به خودمان عنایت می‌کند. و در همین راستا به حکم درک بهتر خود، درک بهتر پروردگارمان پیش می‌آید.

در مورد مواجهه با آن بیماری، مهم، کنار آمدن با آن است به صورتی که روال زندگی به هم نخورد و از این جهت نباید در استفاده از آن دستگاه چنانچه آن طور که می‌فرمایید زندگی را راحت تر می‌کند، سخت‌گیری کرد. و در همین رابطه حضرت علی «علیه‌السلام» می‌فرمایند: "خداوند دوست دارد از رخصت‌هایش استفاده شود، همان‌گونه که دوست دارد از واجباتش استفاده شود." موفق باشید